

بر سر این سنگ یا آن سنگ بنشینم  
زیرا جاذبه ای از اندوه  
مرا بسوی زمین می کشد  
خود فریبی است که می پندارم طبیعت پیرامون از آن من است  
و چون چیناب لطیف جوی زلال را می نگرم  
تمام فاجعه را می بینم  
احسان طبری

قدوس زریر

## چند سخنی در باره معمای "ناسازگاری" چپ با شرایط افغانستان

انسان یک پدیده اجتماعی است که هنگام تولد از سرشت تمیز، هویت بی خدشه و ضمیر پاکیزه بهره مند بوده در امتداد زمان متناسب با فضای حاکم بر خانه، محیط تعلیم و تربیت و حیاط پیرامونی اش، نخستین گام های زنده گی را بر می دارد، پرورش می یابد، بزرگ می شود و انرژی فیزیکی، روانی و عقلی دست آورده خویش را صرف تکامل شخصیت خودی و پیشرفت اجتماع می نماید.

مناسبت بین انسان و جامعه، مشحون از رشته های اکمال متقابل است. انسان عاقل در دراز راه زیست، گیرا با مشقت و مصیبت یا برخوردار از آسوده گی، تفریح و تفرج، بصورت طبیعی تلاش می ورزد هم خود را تکمیل کند و هم در انکشاف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، در حد مقدور سهیم شود تا مناسبات و ساختار های مورد نیاز تکامل جامعه نه تنها برهم نخورند و حفظ شوند بلکه مسیر تعالی و رشد را نیز اختیار نمایند.

نمونه ای در دنیای معاصر موجود نیست یا لا اقل به ندرت مشاهده شده که کشوری از نابسامانی و عقب افتاده گی برحال، بسوی قهقرا رفته باشد. ممالک مشابه افغانستان نظیر کانگو، انگولا، موزمبیک، مدغاسکر، بنگله دیش، کامبوج، لاوس، نیکاراگوا و فراوان کشور های که گذشته بحرانی دارند، دامنگیر بحران مزمن و بی پایان نشدند. در هیچ کشوری ازین قطار، نظم اداری - سیاسی و

رابطه های انسانی - اجتماعی متلاشی نگردیده و سرنوشت مردمان، تحویل فرمانگری خارجی ها و بی مسئولیتی، بی کفایتی، فساد و جنایت سرکاریان داخلی نشده است.

افغانستان کنونی، برغم سابقه غنای تاریخی و فرهنگی، از محدود نمونه های ناگوار و بسیار بد دنیای امروز است که در آن، سیاست، اقتصاد و فرهنگ تا آنجا جهلی، بازاری، بی نظم و بی ماهیت گردیده که رابطه انسان و جامعه کاملاً برهم خورده است. پدیده انسانی که در محدوده جغرافیای افغانستان امروز، افغان نامیده می شود، هیچ نقشی در تعیین سرنوشت کشورش ندارد.

اکثریت انسان های امروز افغانستان یعنی بیشتر از نود درصد جامعه، حلقهء کشنده فقر را در گلو دارند، از بام تا شام زجر می کشند بی آنکه آینده آبرومند و عزت مندی در انتظار داشته باشند. انسان حالیه افغانستان در واقع به اوبزیکت خشونت، بی امنی، بیدادگری، بی حقی، انارشی، ظلم، استبداد و سیاست لجام گسیخته رژیم حاکم مبدل گردیده است.

اکنون، پیش از پرداخت به اصل موضوع، مرور کوتاهی بر پیشینه و امروز وضعیت اقتصادی - اجتماعی افغانستان صورت می گیرد.

**- وضع اقتصادی:** اقتصاد پیشاجهادی افغانستان، به کمک اتحاد شوروی سابق یا بدون آن، طوری در سیستم دولتی، مختلط و خصوصی تنظیم یافته بود که علی الرغم نابرابری در سهم یابی منفعت از درآمد، ثبات اقتصادی جامعه را قسماً تضمین می کرد. منابع اصلی متضمن ثبات قسمی آنوقت نظیر معادن و ذخایر طبیعی، صنعت برق، مخابرات و مواصلات، خطوط هوایی، نظام شهر سازی و شهر داری، ساختمان راه و مسکن، بانکداری و همه شاخص های عمده اقتصاد در اختیار دولت یا زیر کنترل دولت قرار داشتند. اقتصاد آنزمان همه دولتی نبود ولی دولت در تنظیم آن نقش محسوس ایفا می نمود که باعث حفظ ثبات معینی می گردید. تشبث های مختلط و خصوصی نظیر فابریک ها، مانوفاکتورها، شرکت ها و موسسات تولیدی مواد غذایی و کالاهای مصرفی، از عوامل ثبات اقتصادی کشور محسوب می شدند. در سال ۱۳۶۰ (۱۹۸۱) جمعاً ۲۴۱ کارخانه، موسسه و شرکت تولیدی صنعتی و نیمه صنعتی در کشور فعالیت داشتند که ۸۰ درصد آن کاملاً تخریب گردیده و تا هنوز احیا نشده اند.

کشاورزی با عمومیت زرع گندم و انواع حبوبات مورد نیاز، نان خشک و خورش تازه و سبزی دسترخوان اکثریت مردم را تامین می کرد. جای گندم را کوکنار و جای نان را تریاک نگرفته بود. افغانستان در آنوقت بدون شک در فقر بسر می برد ولی اقتصاد کشور با وجود ظهور و گسترش

تدریجی هیولای جهاد و جهالت در سالهای هشتاد، به یغما برده نشده و به مرز پاشیده گی نرسیده بود.

اقتصاد امروز افغانستان، سیمای اسفناکی را بازتاب می دهد. اگر به شریان های اساسی آن نظر شود بحق می توان گفت که تقریباً همه، یا فلج اند یا سمت یابی بیمار و به هدر رونده ای را اختیار نموده اند. در سالهای بعد از کنفرانس بن، ملیارد ها دالر امریکائی (بر اساس برخی ارقام نشر شده در رسانه ها تقریباً ۱۵ ملیارد دالر) به کشور سرازیر شده که حدود ۲۳ در صد بوسیله دولت و ۷۷ در صد توسط نهاد های غیر دولتی (انجوها)، بی هدف و بی ثمر به مصرف رسیده است. برخی مسئولین، مشاوران و کارمندان خارجی انجوها سالانه تا پنجصد هزار دالر حقوق می گیرند، معلوم نیست برای کدام خدمتی. بیشترین بخش این ارقام میلیاردری، از طریق کانال های مبهم، دوباره به منابع دونر و بانک های خارجی باز گشته و آنچه در داخل کشور باقی می ماند، سفرهء شام قدرت مندان دولتی و جهادی را رنگین می سازد.

۱۵ ملیارد دالر، رقم پولی سرسام آور است که اگر مدیریت عامل سالم می داشت، با سازماندهی نیروی ارزان و تقریباً رایگان کار در افغانستان، مدنیت تکامل یافتهء شهری نه تنها در کابل بلکه در شهر های دیگر نیز قد می افراشت و هزاران و میلیون های بیکار کشور صاحب شغل می شدند. منابع تولید نعمات مادی کشور که در حقیقت ثروت اصلی انسان کار و زحمت است در معامله های بازاری مروج کنونی بی آنکه به منفعت مالک حقیقی یعنی زحمتکشانش اندکترین وقعی گذاشته شود به حراج می رود.

نفت و گاز شمال افغانستان، نه تنها برای ساکنین آن منطقه بلکه برای تمام مردم کشور، یکی از منابع با اهمیت عاید ملی به حساب می آید. رژیم اسلامی حاکم مصمم است تا نفت و گاز شمال را در میان تشبثات خصوصی داخلی و خارجی، در شرایطی که شکل اروپائی - امریکائی بازار آزاد با واقعیت ها و مناسبت های مسلط در کشور تناقض و مغایرت روشن دارد، به مزایده بگذارد و به فروش رساند. حتی برخی اقتصاد دانان مستخدم رژیم، چنین نوعی برخورد با اقتصاد را در شرایط امروز افغانستان رد می نمایند.

معادن منجمله لاجورد، زمرد، مس، طلا، آهن، انواع گوناگون معادن غیر فلزی و سنگ های بها دار، در صورت استخراج علمی و بازاریابی سالم می توانند پروژه های انکشافی - اجتماعی عمدهء کشور را تمویل نمایند. ولی در رژیم اسلامی، این ثروت عظیم ملی بوسیلهء شبکه های مافیائی متشکل از افراد سابق "شورای نظار" و دیگر دسته های جهادی چپاول می گردد. گروه "شورای نظار"

احمد شاه مسعود در سالهای ۸۰ و ۹۰ سده بیستم بخش بزرگی از معدن لاجورد بدخشان را به یغما برد و از این طریق زراندوزی فراوانی نمود.

صنعت برق در مقایسه با سالهای هشتاد تفاوت زیادی نکرده است. حتی همان دستگاه ها و پایه های که توسط مجاهدین به تروئیل، نارنجک و سکر بسته شده و تخریب گردیدند تا هنوز احیای کامل نیافته اند. شهروندان کابل - پایتخت مملکت، هنوز هم در سرمای فرسای زمستان برق نوبتی دارند. خبر تامین برق ولایات شمال به کمک کشورهای هم مرز تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان، سالهاست که اینجا و آنجا به گوش می رسد ولی اقدامات سازنده و موثری درین راستا تا هنوز برداشته نشده اند چون مرجع مسئول و پاسخگو در ساختار های رژیم بر سر اقتدار وجود ندارد.

در عرصه خدمات رسانه ای، تحولاتی به چشم می خورد. این تحولات از امواج پیشرونده و تعرضی تکنالوژیک سده بیست و یک ناشی می شوند. نیرو های عقبگرا و تیره اندیش نظیر مجاهدین، شورای علما و طالبان نیز به این حقیقت پی برده چاره ای جز مشروع دانستن این تکنالوژی ندارند. طالبان خواستند رسانه های تصویری را برچینند ولی توفیقی نیافتند چون با بی اعتنائی مردمی مواجه گردیدند. حال خود از انترنت به مقاصد تبلیغی استفاده می برند.

دشواری های رسانه ای در افغانستان در نبود نظم نهفته اند. رژیم اسلامی از یکسو قادر نیست در برابر توسعه و گسترش تکنالوژی رسانه ای مقاومت کند و از سوی دیگر توانائی ندارد به ورود و کاربرد آن، نظم لازم حقوقی - امنیتی بخشد. در نتیجه، مجاهدین و روحانیون دولتی، متکی بر موازین شرعیت قرون اوسطایی قانون اساسی، بر نشرات غیر میل یورش می برند، رسانه ها را متحمل سانسور اجباری می سازند و هر که برآمد "غیر اسلامی" کند، حکم اعدام یا در نهایت "مرحمت"، بیست سال زندان برایش فتوا می دهند. محب بارش، استاد دانشگاه کابل، به دلیل بیان نظریات انتقادی نسبت به رژیم حاکم، مدتی زیادی در زندان مجاهدین کاپیسا بسر برد.

طالبان هر زمانی بخواهند، بدون ممانعت، سیستم مخابرات در محلات زیر کنترل شان را مختل می سازند و بنگاه های مخابراتی را به آتش می کشند. شهر قندهار به مثابه مرکز با اهمیت اداری - تجاری جنوب غرب افغانستان، بارها قربانی چنین مصیبت شده است. وضع ولایات مرکزی، شرقی و جنوبی نیز بهتر از قندهار نیست. فاکت مذکور می رساند که در افغانستان امروز حاکمیت دولتی بمثابه مرجع مسئول تأمین نظم و امنیت، به مفهوم واقعی وجود ندارد و خطیبان ساده

اندیش پندار های بی مایه ای "دولت را نمی پذیرید، قانون اساسی را نمی پذیرید"، نمی خواهند این واقعیت را به درستی درک کنند •

شرکت هوایی آریانا که هواپیماهایش زمانی افتخار خط هوایی افغانستان و زینت بخش فرودگاه های شهر های مختلف کشور های آسیائی - اروپائی بودند، امروز به یک نهاد بدنام، بی امن و محمل قاچاق مبدل شده مشمول لست "شرکتهای هوایی مشکوک" اتحادیه اروپا گردیده است • چندین سال است که این شرکت در بازی های بیروکراتیک "دولتی ماندن - خصوصی شدن" تاب می خورد و تا هنوز سرنوشت معین ندارد • یکی در مقام رئیس شرکت منصب می گیرد، زراندوزی می کند و می رود، بعد نوبت آن دیگری می رسد بی آنکه فردی مورد پرسش و بازجویی قرار گیرد • شرکت هوایی آریانا افغان کنونی یک از فاسد ترین نهاد های اقتصادی امروز افغانستان به شمار می رود • بیشترین مسافر افغانی، استفاده از هواپیما های خارجی را مرجح می شمارند تا با "نقص سرویس"، فساد، بی نظمی و بی امنیتی شرکت آریانا مواجه نگردند •

نظم شهر سازی، شهرداری و رونق شهر، بخش عمده تمدن و تعالی هر کشور است •

شهر غزنی را سلطان محمود غزنوی، حدود هزار سال پیش، "عروس شهر ها"، سمبول مدنیت پیشرفته سرزمین خراسان و مدینه فرهنگ و زبان فارسی ساخت • در غزنه نه تنها ساختمان ها قد کشیدند بلکه فرهنگ در کلیت، به مدارج عالی رسید • دیوان حافظ، شهنامه فردوسی، ده ها و صد ها آفریده گرانبهای ادبی دیگر، میراث جاویدان، فنا ناپذیر و پر بهای آن وهله اند •

غزنه را سلطان علاوالدین غوری به رسم لشکر کشی ها و خانمان براندازی های متداول آنوقت به آتش کشید و رفع وجود کرد چون آن دیار را احتمالاً، دیار خودش نمی دانست •

مجاهدین افغانستان، پرورش یافته گان مکتب فکری اخوان المسلمین مصری و رهروان آئین "اسلام" خشن و عقده مند پاکستانی، در حقیقت گلادیاتور های وحشت زده ای بودند که با تعاون نابخرد شماری از سیاست مداران و نظامیان بلند مرتبت گمراه و اراده باخته "حزبی"، از کوه ها بسوی کابل ریختند، شهر را به تصرف در آوردند و خرابش کردند •

فرق بین علاوالدین و مجاهدین این بود که اولی، غزنی - پایتخت پیشینه را سوختاند، رفت و برگشت اما دومی، کابل - پایتخت بر حال را ضمن کشتار جمعی ویران نمود، ابتدا بر ویرانه های خیمه تقسیم غنایم بر پا کرد، دارائی عامه را تاراج و روانه بازار پیشاور ساخت و بعد روی فاصله ها تخت استبداد و وحشت برافراشت •

اگر به سیما و ساختار کابل نگاه شود، به یک "کولوسیومی" می ماند که چند میلیون انسان مایوس و رنجور، بیکار و بی روزگار، روی "صحن و پله هایش"، در حصار کتلهء بزرگ آشغال، جا گرفته اینسو و آنسو سرگردان اند. هیچکس نمی داند چه فردائی در انتظار دارد. محدود ویلا و بلند منزلی که به چشم می خورد محصول غارتگری مجاهدین و مال مافیا است.

کابل امروز با وجود حضور نه سالهء "جهان"، از عقب افتاده ترین، پرخاکروبه ترین و بی نظم ترین شهر های دنیا محسوب می شود.

شبکه های راه و ترانسپورت تخریب شده توسط جهادی ها در سالهای هشتاد، تا هنوز برغم تشبتهای گوناگون شبه دولتی، انجوائی و غیره باز سازی و احیا نگردیده اند. امریکائی ها از پی تعبیهء رژیم برسر اقتدار کنونی، به ترمیم و گشایش عاجل شاهراه کابل - قندهار پرداختند و آنرا به عنوان پروژهء با اهمیتی در جهت آغاز بازسای کشور به خورد مردم دادند ولی دیری نگذشت که نه تنها ترمیم بی کیفیت، عجولانه و مغایر با اساسات مهندسی، باعث بروز دشواری های ترافیکی در آن شاهراه گردید بلکه معضلهء بی امنیتی نیز به آن اضافه شد. آن شاهراه امروز، مستقیم یا غیرمستقیم، در اختیار طالبان است. شاهراه های کابل - جلال آباد و کابل - مزارشریف نیز در نه سال اخیر بهبود چندانی نیافته اند.

زراعت در کشور، از سال ۲۰۰۱ بدینسو سیر اندوهباری را می پیماید. در گذشته بیشتر از هفت میلیون هکتار زمین قابل کشت وجود داشت که نیم آن در جنگ های سی سال اخیر برباد رفت. آنچه باقی ماند بوسیلهء مجاهدین و طالبان به مزرعهء تریاک مبدل گشت. حکومت اسلامی نه تنها چارهء مهاری نه سنجید بلکه خود به گونه ای در پود معاملات "تریاک" فرو رفت. برخی فرمانداران جهادی ولایات شمال اخبار فریبنده ای مبنی بر تصفیهء آن مناطق از زرع تریاک را در رسانه ها پخش می نمایند در حالیکه تا اکنون هیچگونه کاهشی در تولید این حب سمی بوجود نیامده است. امروز، مانند سالهای گذشته، نود در صد تریاک دنیا در افغانستان تولید می گردد که پیامدش در حقیقت، تبدیلی دوامدار کشور به منبع صدور اعتیاد، جنایت و مرگ در سراسر جهان است. هیلری کلینتون در آغاز ماموریت خود به حیث وزیر خارجهء ایالات متحدهء امریکا، رژیم حاکم در افغانستان را بحق، "نارکو دولت" نامید. دلیل خاموشی بعدی او درین رابطه، در سرشت نظام سیاسی آنکشور نهفته است.

**- وضع اجتماعی - فرهنگی:** امنیت اجتماعی در جوامع امروزی، تا هنگامیکه مسئله بنیادی رفع تضاد در مناسبات، چشم انداز راه حل نیافته است، به تحقق حقوق اساسی مروج و پذیرفته شده جهانی مندرج منشور سازمان ملل متحد و کنونسیون های بین المللی بستگی دارد.

در دنیای معاصر چه اسلامی چه غیر اسلامی؛ تربیت سالم کودکان، تامین معارف همه گانی، دستیابی مستعدین به آموزش عالی، رشد سالم فرهنگ و زبان، اشتغال، دسترسی به سر پناه، خدمات پزشکی و مسافرت آزاد، حقوق مسلمی اند که ستون های اساسی امنیت اجتماعی هر کشور را تشکیل می دهند.

در افغانستان امروز، سالانه هزاران کودک بنا بر نبود وقایه و فقدان نظم صحتی، یا زهدان را مرده ترک می گویند یا از آوان زایش به بیماری های مختلف مبتلا گردیده جان می دهند. هزارانی که زنده می مانند، از همان سال های آغازین زنده گی در دامن فقر و محرومیت گیر افتاده از ابتدائی ترین حقوق اجتماعی بهره مند نمی گردند. اطفال و نوجوانان به جای درس و مکتب، راه اجباری کار شاقه را می گزینند تا تامین اعاشه و ابطهء خود و خانواده کنند یا به لشکر خیابانیان، معتادان و دست فروشان مواد مخدر می پیوندند.

صحت عامه در نه سال اخیر نه تنها اندکترین انکشاف سالمی نیافته بلکه به کالای تجارتي "بازار آزاد" مبدل شده است. بیماران و بیمارستان ها یکسان ازین وضع رنج می برند. در حالیکه بیمارستانهای دولتی به دلیل قلت پرسونل تخصصی، کمبود دارو و وسایل طبی مواجه بحران اند. کلینیهای شخصی، دامنهء فعالیت خود را هر چه بیشتر وسعت میبخشند. توسعهء کلینیهای شخصی داخلی و خارجی در وضعیتی صورت میگیرد که فعالیت آنها نه با ستاندارد های طبی معاصر مطابقتی دارد و نه پاسخگوی نیاز مردم است. مالکان کلینیکها در حقیقت بازاری را به وجود آورده اند که بیماری مردم، امتعهء خرید و فروش انرا میسازد.

ورود دارو به کشور یکی از منابع عمدهء فساد به حساب می رود. بیشترین دارو های که به داروفروشی های کابل و شهر های دیگر افغانستان سرازیر می شوند، یا قاچاقی اند یا محصول ارتشای اداره های دولتی. بار سنگین این همه ناروائی را اکثریت زحمتکش جامعه بر دوش می کشد.

وقتی قوت های نظامی امریکا - ناتو در زمستان ۲۰۰۱، به بهانهء حادثهء تراژیک نیویارک راهی افغانستان شده آنجا پایگاه گرفتند، سیاستمداران آنها بازگشائی مکاتب دختران را بزرگترین دست

آورد عنوان نموده گویا ارمغان بزرگی با خود آورده اند، بی خبر از آنکه آموزش دختران در چهل - پنجاه سال پیش از حاکمیت مجاهدین و طالبان امر عادی تلقی می گردید و پدیده بیگانه و نو واردی برای جامعه افغانی نبود. هزاران زن مکتب رفته، آموزش دیده و به درجات علمی رسیده افغان که امروز در داخل یا خارج کشور زنده گی و فعالیت می نمایند دست آورد اجتماعی برهه پیشاجهادی - طالبی اند.

اگر به معارف و آموزش "عالی"، بعد از ۹ سال حاکمیت جمهوری اسلامی تحت الحمایه غرب نگاهی صورت گیرد تربیت و آموزش کودکان، نوجوانان و جوانان وضع رقنباری دارد. معارف با وجود سرمایه گذاری های میلیونی رکلام یافته در رسانه ها، از مصیبت بی سرپناهی، قلت ابزار و ممد درسی و کمبود آموزگاران حرفوی رنج می برد. هزاران شاگرد مکتب، هنوز هم که ۹ سال از ورود هوای "مدنیت و دموکراسی" امریکا - ناتو می گذرد، اوقات آموزش را در ساختمان های کهنه، تخریب شده و غیر قابل استفاده یا زیر سقف های گلی و خیمه ها بسر می برند. افزون بر آن، آنچه که آموختانده می شود نه به درد تربیت سالم در جهت پیشرفت جامعه می خورد و نه ارتباطی با استانداردهای آموزشی معاصر دارد.

تاسف آورتر از همه اینکه، معارف کنونی افغانستان، در سده بیست و یک، از آلوده گی ها و تیره گی های جهاد، جهالت و اثرات اسلام سیاسی قرون اوسطائی به شدت رنج می برد.

دانشگاه ها، همان های که در زمان حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان از کابل، جلال آباد تا مزار و هرات قدری توسعه یافتند، در حال حاضر دستخوش بحران عمیق اند. نهاد های اکادمیک و دانشگاهی کشور را اکثراً دانشمند نماهای ناقص العلم جهادی یا دانشمندان مزدور و اغوا شده بوسیله رژیم در انحصار دارند.

فارغان موسسات تحصیلات عالی کشور نه تنها از اعتبار "بکلوریای ۲۰ - ۳۰ سال پیش" بهره مند نیستند بلکه دانش بکلوریائی آنزمان را نیز ندارند. به همین دلیل، آن دیپلومی در افغانستان امروز معتبر شمرده می شود که مهر و نشان آنسوی مرزها را در پای صفحه دارد اگر جعلی هم باشد.

اشتغال و سرپناه مواردی اند که تا هنوز در سیاست رسمی حاکم جایگاه شایسته ای نیافته و برنامه دارای زمینه های اجرائی درین عرصه نیز وجود ندارد. ساختمان های جدیدی که در کابل و شهرهای دیگر قد می کشند محصول داد و ستد عده ای از عناصر وابسته به شبکه های جهادی - مافیائی داخلی و شرکت های مرموز خارجی اند. زحمتکشان از چنین "پروژه"ها هیچ نفعی نمی برند.

فرهنگ و زبان امروز کشور مسیر آشفته، مکرر و ابهام آمیزی را می پیماید. افغانستان به گمان اغلب، تنها کشوری در دنیاست که از "زبان ملی - رسمی" تعریف شده ای بهره مند نیست. پیش از تصویب قانون اساسی سال ۱۹۶۴، یکی از دو زبان رسمی کشور، مستدل بر پیشینه تاریخی هزاروپنجصد ساله، فارسی نامیده می شد که به هر دلیلی، نام آنرا دری گذاشتند بی آنکه به این واژه وضاحت معنایی دهند. تا امروز هیچ مرجع با اعتبار اکادمیک، تعریف درست و علمی از واژه دری ارائه نکرده است. چرا نام زبان فارسی را در زمان سلطنت محمد ظاهر شاه به دری عوض کردند، تا اکنون هیچ پاسخی موجود نیست. برخی دری را دره ای، تخاری، کابلی و غیره، بعضی ها بویژه در ایران، زبان کتابی فارسی قدیم تعبیر می کنند در حالیکه تعریف فیلولوژیک این زبان برای رسمیت یابی در قلمرو سیاسی - جغرافیائی به نام افغانستان بسان گذشته در طاق نسیان است. نظریات دانشمندان منفرد بدون شک قابل احترام اند اما نمی توانند به مثابه مرجع استناد قبول شوند چون وجاهت علمی - حقوقی و بستر قبول شده تاریخی و مردمی ندارند.

با تاسف، اکثریت زبان شناسان معاصر افغانستان حین ابراز نظر، تابع روال و سیاست حاکم روز شده، از بیان واقعیت های تاریخ، فرهنگ و زبان طفره می روند. آنهای که در داخل اند از ترس "قانون اساسی جمهوری اسلامی" و تهدید افراد مسلح حکومتی، "مصطلحات ملی" دلخواه سرکار را بکار می برند و آنهای که در خارج اقامت دارند، به دلایل نامعلوم از بیان توحیدی نام زبان و توضیح طریق درست کاربرد دساتیر آن بر اساس موازین زبان شناسی خود داری میورزند.

زبان در هر کشور و گوشه دنیا تعریف و مشخصه روشنی دارد اما در افغانستان تا هنوز هیچکس نمی داند یا نمی خواهد بداند که نام و تعریف اصلی زبان رسمی کشور چیست؟ آیا زبان رسمی افغانستان، البته در کنار پشتو، همان زبان فارسی است که از هزارو پنجصد سال بدینسو در این سرزمین رواج تکلم دارد یا زبانی که قدرتمندان قبیله گرا (محمد ظاهر شاه، محمد داود، حامد کرزی) بر مردم افغانستان تحمیل داشته اند؟

وقتی بگوئی: دانش می جویم، به دهکده می روم، گاهنامه نیاز دارم، به زایشگاه مکروریان یا به فروشگاه بزرگ افغان می روم، سردمداران و تفنگداران حکومتی خاموش اند. همینکه واژه های "دانش"، "جو"، "کده" و "گاه" را سرهم بگذاری و بگوئی که به دانشگاه می روم، دانشجوی دانشکده حقوق دانشگاه کابل استم، ملعون حاکمیت و منادیان فرهنگ پوسیده قبیله ای شده "جاسوس ایران"، عنصر ضد ملی و ضد اسلامی شمرده می شوی. البته کار برد ترکیبهای مترادف مانند محصل پوهنتون کابل، پوهنخی اقتصاد پوهنتون کابل و غیره، شامل فارسی معمول

افغانستان بوده که با عث پرسشی نمیگردد و امر کاملاً عادی به شمار میرود زیرا تنوعات گفتاری و نوشتاری در زبان های واحد بین الکثوری طبیعتاً به ملاحظه میرسند اما با کار برد واژه های اصلی یک زبان خصومت رسمی ورزیدن، پدیده است که تنها در افغانستان به چشم میخورد. چنین وضعیت، سلطه تاریک اندیشی فرهنگی را بیان میدارد.

زهی سعادت! کشوری که از ۲۶۳ سال بدینسو دارای قلمرو واحد جغرافیائی است، تا هنوز زبان تنظیم شده ای بر مبنای علوم جامعه شناسی، تاریخ و فیلولوژی ندارد و بوسیله بی "زبانان" و بی فرهنگان اداره می شود. رئیس جمهور کشور، علی الرغم خلا در سواد سیاسی، از سواد کامل زبانی نیز برخوردار نبوده مبتلا به فقر استدلال، با گویش کوچه بازاری هر دو زبان "دری" و پشتو، در ملاء عام حضور رسمی می یابد.

سردمداران کم سواد و عقب گرای حاکم، عمداً بر جویبار بی آنهم گل آلود فرهنگی - زبانی موجود، گل بیشتر ریختند و می ریزند تا "ماهی طویل تری" به قصد تغذیه و ابقای حیات شکار کنند. شماری از فرهنگیان، خواسته یا ناخواسته این روند چرکین را همراهی می نمایند.

تیره گی وضع اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه همانگونه که در بالا بازتاب کوتاهی یافت به همه گان اشکار است اما نیروهای سیاسی، چه روشی در این رابطه اختیار کرده اند و جایگاه "چپ" در کجاست؟ بر این موضوع تأملی صورت می گیرد:

روش نیرو های سیاسی "مترقی و دموکراتیک"، بویژه بازمانده گان حزب دموکراتیک خلق افغانستان(حزب وطن) نسبت به وضعیت فعلی کشور، حیرت آور است. آنها بجای اینکه در صدد جستجوی ابزار معقول، مقبول و مؤثر سیاسی به قصد دریافت راه های حل معضلات کنونی گردند به "ریسمان بالون" خیالات چسپیده اند. دو مثال:

یک - خطوط کلی دیدگاه ها و مبانی فکری "حزب واحد" - نهضت فراگیر دموکراسی و ترقی افغانستان و حزب متحد ملی افغانستان (قوس ۱۳۸۷)، حکم می کند:

"کشور ما افغانستان در مرحله جدید حیات سیاسی خود قرار گرفته است. جامعه افغانی برغم عقب گرد ها راه تکامل خود را پیش می گیرد و مردم زحمتکش و آزادی دوست افغانستان در راستای تحقق آرمانها و خواست های دیرینه و برحق شان به مرحله جدید مبارزه پا می گذارند که مضمون انرا رنسانس ملی و پیشرفت عمومی تعمیم، و نهادینه ساختن ارزشهای دموکراتیک و فراهم ساختن زمینه های ضروری برای اعمار جامعه مدنی، مرفه و عادلانه تشکیل می دهد".

حکم بالا با واقعیت های موجود افغانستان قطعاً سازگاری ندارد. اگر شوخی سیاسی مطرح باشد حرفی نیست ولی سیاست بر بنیاد چنین برداشت واهی و "ساینس - فکشن" گونه از جامعه، تنها ساده اندیشان را فریفته می سازد. آنهای که به سرنوشت مردم مسئولانه می اندیشند، دیدگاه های جدی تری را پیشکش می نمایند. مردم افغانستان در کجا و به کدام "مرحله جدید مبارزه پا می گذارد" که مضمون آن رنسانس ملی باشد؟ کدام رنسانس؟ پرسشی به میان می آید که آیا تیورپسن های "حزب واحد"، معنی رنسانس را به درستی می فهمند؟

رنسانس واژه فرانسوی است که به فارسی رستاخیز یا تولد دوباره معنی می دهد. این واژه برای پیدایش دوباره فرهنگ قرن ۱۴ تا ۱۷ یونان - روم در اروپای سده نهم به کار رفته است. معلوم نیست چه چیزی در افغانستان امروز بخت "رنسانس" یافته که "حزب واحد" آنرا ابتدا "ملی" ساخته بعد دیدگاه های خود را با آن "زینت" می دهد.

افزون بر آن، ارزش های دموکراتیک و زمینه های ضروری برای اعمار جامعه مدنی، مرفه و عادلانه کجا اند که خلق از آن بی خبر است؟ اگر مظاهری از وجود عملی چنین ادعا ها پیدا اند باید علنی شوند تا ارزش های آنها "نهادینه" گردند و دیگران نیز درین پروسه شرکت نمایند. در غیر، اینگونه دیدگاه ها تهی از ماهیت و خالی از اعتبار اند.

دو - اعلامیه شورای تشکیلات موقت انسجام اعضای حزب وطن در خارج (۲۴ اپریل ۲۰۱۰)، "بنیاد های اندیشه ای (اعتقاد به اندیشه سیاسی مصالحه ملی، این دستگاه فکری - سیاسی رهکشا جهت گذار از فرهنگ جنگ به فرهنگ صلح)" را مطرح می سازد.

طرح مذکور، تا جائیکه قصد طراحان می رساند، نامفهوم و پر از ابهام است. واژه مصالحه منشای عربی دارد که زدودن تنش ها در مناسبات فردی، خانواده گی، قومی، ملی و یا بین المللی را هدف قرار می دهد. مصالحه در زبان فارسی آشتی معنی می دهد و تحقق آن توسل به هم آئی افراد و تجمع های رقیب را بار می آورد.

داکتر نجیب الله رئیس جمهور فقید افغانستان، بارها از آشتی ملی حرف می زد و مخالفین دولت را به اتفاق و وحدت ملی دعوت می نمود. گمان نمی رود که هدف اصلی دکتور نجیب الله در ابتدا، ایجاد بنیاد های اندیشه ای - سیاسی مطلقاً "نو" بود. او صرفاً می خواست تا مخالفین مسلح، سلاح بر زمین گذارند و عنان عمران کشور را در اتفاق با دولت و مشارکت مردم بدست گیرند. ولی او و همکارانش در رهبری حزب، تا آنجا "مصالحه" را عقیدتی ساختند که سر رشته رابطه آن با واقعیت های جامعه از دست رفت، در نتیجه نه تنها خود ناهج راه بر گزیده نشده و کشور را

در "جهت گذار از فرهنگ جنگ به فرهنگ صلح" رهگشائی نکردند بلکه نتوانستند از فاجعه فروپاشی نظام جلوگیری نمایند. آنها حزب دموکراتیک خلق بی آنهم گرفتار بحران فکری را، یکسره خلع اندیشه نمودند و "دستگاه فکری - سیاسی" جدیدی به نام حزب وطن را جاگزینش ساختند، دستگاهی که ناکاره گی آن از همان مراحل آغازین فعالیت اش هویدا بود.

زوال حاکمیت و فروپاشی حزب وطن را تنها در وجود "گروه محمود بریالی" خلاصه کردن، آنگونه که تشکل های شایق "مصالحه ملی" و پیروان "تفکرات" داکتر نجیب الله مدعی اند، دور از واقعیت است. شکست مصالحه ملی و فروپاشی حزب وطن ناشی از عوامل معین داخلی و خارجی بود که عملکرد ناقص رهبران حزب وطن و خلاف کاری های "گروه محمود بریالی" بخشی از آن عوامل را تشکیل می دهد. رخنه شکست در سیاست مصالحه ملی ارایه شده توسط دکتور نجیب الله در همان آغاز به ملاحظه می رسد چونکه آن سیاست از تکیه گاه مطمئن سازمانی - سیاسی، پشتیبانی مردمی در داخل و حمایت بین المللی برخوردار نشد. دو نیروی عمده خارجی مشمول قضایای افغانستان - اتحاد شوروی سابق و ایالات متحده آمریکا، از مصالحه ملی حزب وطن حمایت نکردند. فراموش نشود، در حالیکه "وطن" سازی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و طرح برنامه مصالحه ملی، از "پیریسترویکا و گلاسنوست ماسکو" الهام می یافت، اتحاد شوروی به تدریج، از پشتیبانی حزب وطن و سیاست مصالحه ملی فاصله گرفت و با پیروزی بوریس ایلسن در انتخابات سال ۱۹۹۱ ریاست جمهوری فدراتیف روسیه، حمایت خود را کاملاً قطع نمود.

بینین سیوان، فردی که میانجی مصالحه ملی افغانستان در سطح بین المللی بود، خود به پیروزی آن اعتقاد و باور کامل نداشت. او در جایگاه نماینده بین المللی برای حل معضلات افغانستان، نتوانست حتی یک ماموریت بسیار جزئی برای سازمان ملل مبنی بر انتقال رئیس جمهور برکنار شده افغانستان به خارج را سازمان دهد و به انجام رساند.

حال پرسیده می شود؛ دستگاه فکری - سیاسی مصالحه ملی دوران حاکمیت حزب وطن و ایدیالوژیک سازی اینگونه طرز تفکر، اگر بنیاد اعتقادی یابد و به "چوپخه" افغانی هم مبدل شود، چه ربط عینی با شرایط امروز افغانستان می گیرد؟ زمینه های اجرائی چنین عقیده کجا اند؟

تحقق مصالحه در وضعیت کنونی کشور، مستلزم کنار آئی رژیم حاکم و طالبان است چون مصالحه در سیاست، بین نیروهای درگیر خصومت و از موضع قدرت، مطرح می گردد. اگر رژیم و طالبان کنار آیند، ممکن است جنگ جاری پایان یابد. در صورت قطع جنگ و آشتی رژیم با طالبان، مصالحه ملی به عنوان سیاست رسمی مبرمیت خود را از دست می دهد. بعد چی؟

اگر رهروان حزب وطن، مصالحهء ملی و "گذار از فرهنگ جنگ به فرهنگ صلح" را ضمن بنیادی و استراتژیک دانستن آن برای شرایط امروزی ضروری می‌شمارند، چرا به سیاست رسمی حاکم که نیز در تکاپوی مصالحهء ملی است نمی‌پیوندند؟ مگر تبلیغ موکد احیای حزب وطن و مصالحهء ملی، آنهم عمدتاً بوسیلهء گروه های افغانی مقیم خارج و دور از سیاست عملی در داخل، ثمری بار خواهد آورد؟

شکی نیست که بین جامعهء افغانستان و حلقات مهاجر افغانی در خارج، رابطهء ناگسستنی وجود دارد اما این رابطه، اگر سرشت سیاسی می‌یابد باید با واقعیت های درون جامعه منطبق گردد. هر دو نیرو - "حزب واحد" و تشکل های که خود را وارث و ادامه دهندهء راه حزب وطن و مصالحهء ملی می‌نامند، سوای پیگیری طریقت گوناگون فکری - سیاسی، وجه مشترکی را تجلی می‌دهند. هر دو، در قبال منافع زحمتکشان افغانستان موضع روشن اتخاذ نکرده، آگاه یا ناآگاه، باعث تداوم آشفته گی در مسیر احیائی جنبش چپ و دادخواه افغانی می‌گردند.

بویژه "حزب واحد" که کمیت معین حزبی های پیشین را در "رکاب" دارد و نقش "سجل دهندهء" اساسی "اعضای حزب" را برای اذهان عامه، رسانه های داخلی و خارجی ایفا می‌نماید درین مسئله روش مبهمی اختیار کرده است. مدیران و تیوری پردازان حزب مذکور در امر پذیرش یا رد نظام سیاسی حاکم گرفتار تردد اند. نه آنرا با وضاحت می‌پذیرند و نه باصراحت رد می‌نمایند. گاهی دربنای دولت و قانون اساسی را می‌گزینند و گاهی مخالفت پیشه می‌کنند. همینکه با ترقی خواهان چپ مواجه گردند پاسبان دولت و "ارزش های دموکراتیک" قانون اساسی اند، ولی در محافل "خودی ها" دعای تکفیر هر دو را می‌خوانند. پایکوبی به دو ساز و برگ متناقض: عوامفریبانه و ضد منافع زحمتکشان است که روند ظهور و نضج یابی سیاست داد خواهانه و چپ را در افغانستان تخریب می‌نماید.

چرا اینجا تنها "حزب واحد" و خواستگاران انسجام اعضای حزب وطن یا احیای آن مطرح بحث اند؟ به پندار نگارنده، چون این دو گرایش به ویژه "حزب واحد" از نقشی در میان برخ قابل توجهء حزبی های پیشین برخوردار اند بناً تا هنگامیکه به راه و روش اندیشه ای - سیاسی خود در قبال زحمتکشان افغانستان صراحت و روشنی کامل نه بخشیده اند نباید از محراق "زره بین" انتقاد دور بمانند.

با تاسف فراوان اذعان می‌گردد که شماری از افراد رده های بالائی تشکل های وابسته به حزب پیشین، با پیشکش نمودن طرح ها و شعار های "کنگرهء وحدت"، "تفاهم و وحدت"، "مجمع عالی

حزب وطن" و تلاش های مشابهی، در واقع نوع سرگرمی برای خود ایجاد کرده اند. خواست نیل به وحدت یا رسیدن به تفاهم و همگرایی میان افراد و تشکل های سیاسی و مساعی در جهت برگزاری مجمع عالی یک حزب، امور معمول و مروج سیاسی بوده مخالفتی بر نمی انگیزند به شرط آنکه ماهیت اقدامات مورد نظر در مرکز توجه قرار گرفته و میزان ثمردهی آنها از پیش محاسبه گردد و الی، "عرق می ریزند" و بر دیوار کاغذی میخ می کوبند.

زحمتکشان افغانستان نه به وحدت تخنیکي - نمایشی دلخواه عناصر سیاسی صحن باخته و نه به احیای حزب به تاریخ رفتهء "وطن" نیاز دارند. آنچه زحمتکشان افغانستان می خواهند، ایجاد یک سازمان سیاسی سراسری چپ نیرومند، جوان و مدرن درون مرزبازی می باشد. بازی ها و نیرنگ های بیرون مرزی است.

برخی نظریه پردازان و نگارنده گان بیرون مرز، خط اندیشه ای - سیاسی چپ را برای شرایط افغانستان، به دلیل شکست سوسیالیسم لنینی و پیامد آن در بیست سال اخیر، سردرگمی نیروهای موجود و ناتوانی آنها در شناخت تکیه گاه و ظرفیت اجتماعی نهضت دادخواهانه و مردمی، غیر عملی تلقی نموده حین ابراز نظر، اضافه بر رد کلی چپ، بی محابا به "مکتب قدیم" تکیه می ورزند و بدینصورت متودولوژی و طرق تکاپو و پیدایش مجرا های پیوند عینی تیوری و عمل را عمداً یا سهواً کتمان می کنند. آنها در حقیقت "چپ" را برای افغانستان امروز به معما مبدل ساخته اند.

ساختار اقتصادی - اجتماعی روسیه که از پی انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷ ظهور نمود و رشد یافت مطابقت چندانی با اندیشه های مارکس، عینیت تفکر چپ و خواست های سوسیالیسم واقعی نداشت، به همین دلیل در درازنای تکامل، دستخوش تناوب گردیده در نهایت قربانی مکتب سرکوب گر ستالین و دستگاه سوسیال بیروکراتیک برژنیف - گارباچوف شد و نزول کرد. روزا لوکزمبورگ در کتاب "انقلاب روسیه"، راهکرد های انحرافی لنین و حزب بلشویک را بعد از توسل به قدرت، با وضاحت تمام توضیح کرده است. پس سوسیالیسم نوع شوروی نمی تواند برای چپ امروز افغانی الگو قرار گیرد و نیز نمیتواند تنها دلیل شکست گذشته آن معرفی گردد. دلایل شکست چپ افغانی را باید در عوامل درونی منوط به وضع آنوقت افغانستان بدون کتمان عوامل خارجی، جستجو کرد.

مزید بر آن نه تنها حزب دموکراتیک خلق افغانستان بلکه تمام احزاب حاکم کشور های سوسیالیستی و سمتگیری سوسیالیستی سدهء بیستم بهره ای از جوهر اندیشه های واقعی مارکس نبردند و آن اندیشه ها را به درستی هضم نکردند که احتمالاً به همین دلیل نیز شکست خوردند.

درین رابطه ضرور است تا آثار سیاسی - اقتصادی کارل مارکس با چگونه گی پیدایش سوسیالیزم در اتحاد شوروی و کشور های اروپای شرقی مقایسه شود .

چپ معاصر افغانستان، اگر رستاخیزی در تقدیرش رقم یابد می تواند از اندیشه های مارکس، نظریات و آفریده های مارکسیست های معاصر و دیگر اندیشمندان چپ دوران ما الهام گیرد ولی نمی تواند مقید هیچ نوع کلیشه ای گردد . راه های توسل به رستاخیر چپ افغانی باید در مناسبات مسلط اجتماعی داخل کشور جستجو گردند .

گفتار و کردار رهبران حزب پیشین نیز ناشی از برداشت های مرسوم آن زمان بوده برای چپ معاصر افغانی معیار مشق و اجرا نیستند . گفته ها و کرده های آنها، در حجم کلی، رابطه عملی فکری - سیاسی با شرایط کنونی افغانستان ندارند . نیاز مبرم چپ امروز افغانستان، حصول تصویر واقعی از دشواری های اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی جامعه و سازماندهی مبارزه سیاسی بر اساس درس ها و تجاربی است که تصویر حاصله به دست می دهد .

آنهای که شکست چپ پارین افغانستان را بدون تحلیل، حلاجی و با اضافه گوئی های عامیانه و دور از سنجش سیاسی به خورد مردم می دهند، "حضور طالبان و چهل کشور" و موجودیت هیولای جهادی را دلیل ناسازگاری "چپ" با شرایط امروز افغانستان می دانند و یا برداشت اروپائی از حوادث را بر کژاندیشی روان اضافه می کنند، از تاریخ و متودولوژی چپ آگاهی کافی ندارند .

وقتی چپ دموکراتیک اروپائی بر مبنای مکتب فرانکفورت، تفکرات مارکوزه، آلتوسر، دوبچیک، هاول و دیگران تحلیل و بررسی می گردد حرفی نیست ولی اگر چپ مورد نیاز جامعه افغانستان نخست از "مکتب فرانکفورت" و چپ اروپا گواهی نامه می گیرد، بعد به "تیرک لرزان افغانی" آویخته شده و ازین طریق دو باره رد می گردد، در حقیقت محاسبه نادرستی صورت گرفته است . چپ اروپائی با چپ افغانی هیچ نوع رشته واحد تطبیقی ندارد و نمی تواند قابل مقایسه باشد، دقیقاً همانگونه که چپ اپوزیسیونی اروپا با چپ برسر اقتدار در برخی کشور های امریکای لاتین، ملداوی، نیپال و یا در بخشی از سرزمین هندوستان وجوہات انطباقی مشترکی نمی یابد . هر قاره و هر کشور ویژه گی های از هم متفاوتی دارد که در مبدا گذاری، سازماندهی و پیشبرد مبارزه سیاسی، اثر می گذارند .

مناسبات اجتماعی در کشور های مختلف دنیا متناسب به سطح پیشرفت اقتصاد شکل می گیرند و نماینده گی سیاسی لایه ها و طبقه های اجتماعی در پلاتفورم همان مناسبات، پا به عرصه وجود می گذارند و قوام می یابند .

چپ اروپا در جهت اجتماعی شدن هر چه بیشتر نظام سرمایه داری مبارزه می کند و هدف غائی اش سوسیالیسم دموکراتیک است. اوسکار لافانتین، یکی از شخصیت های سرشناس چپ آلمان و اروپا، در کنگره اخیر حزب چپ آلمان که بروز های ۱۵ - ۱۶ می ۲۰۱۰ در شهر روستوک انعقاد یافت، هدف سوسیالیسم دموکراتیک را برچیدن بساط استثمار و تامین آزادی و دموکراسی واقعی تعریف کرد. دموکراسی موجود اروپا به پنداشت او، در گرو الیگارشسی مالی و حلقات سپیکولانتی (سود جو) افتاده که باید رهائی یابد.

چپ امریکای لاتین استقرار روابط جدید اجتماعی در بستر نظام های فیودالی - کاپیتالیستی مسلط در آن قاره را تجربه می نماید. چپ هندوستان وابسته عنعنات "اطرافی" بوده از رابطه های مختلط شهری - دهاتی در ایالات عقب افتاده آن کشور برهان موجودیت می گیرد. چپ ایران با وجود سابقه مبارزه طولانی یک سده، تجارب بزرگ تاریخی - سیاسی و مرزبندی صریح طبقاتی جامعه امروزی آن کشور، ازهم ریخته و در کلیت متواری خارج است. ولی چپ افغانستان دارای زنده گی نامه کاملاً دیگرست.

چپ افغانستان درحالیکه قدامت تاریخی پر فراز و فرود فراتر از نیم قرن و سابقه برهه معین حاکمیت دارد، در حال حاضر در بند آواره گی، پاشیده گی و نبود مرجع معتبر و قابل پذیرش اندیشه ای - سیاسی و دشواری های عروزی دست و پا زده به پدیده خانمان باخته ای می ماند که با وجود زمینه های ذهنی و عینی مناسب در جهت شکل یابی و انسجام دوباره آن در داخل کشور، تا هنوز سرپناه شایست و ستاد واحد سازماندهی زیست و فعالیت نیافته است.

همانگونه که در بالا اشاره شد حرکت های مرموز شماری از سیاست کاران بولواری حزب پیشین مقیم در اروپا از زمره عوامل وضعیت موجود جنبش چپ افغانستان اند. یکی در رویا قبای چپ می پوشد، شامگاهان باده "چپ" بر سر می کشد و همینکه با ناگزیری "سیاست روز" مواجه می گردد، همت می بازد، بر آنچه چپ است پاشنه می گذارد و راه فرار می گزیند تا "همرنگی جماعت" را از دست ندهد. آن دیگری در حفره برهان، علناً بر چپ می تازد بی آنکه در واقع بداند، چپ با شرایط امروز افغانستان چه مناسبتی می گیرد.

در تکذیب شایعه بافی های غرضمندانه یاد دهانی می گردد که تعمیل آموخته ها و اندوخته های چپ کلاسیک و آفریده های معاصر این مکتب، شیوه های دگم و غیر عملی را در هرگونه شکل تبارز، رد می نماید. آنانیکه "چپ" را به درستی درک کرده اند، بویژه افغانهای که ازین مدرسه بهره

ای دارند هیچگاه پرولتاریا، دیکتاتوری پرولتاریا و مفاهیمی ازین قبیل را برای شرایط امروز افغانستان موجه و منطبق نمی دانند \*

اهداف و آرمان های چپ کنونی افغانستان؛ پرولتاری، سوسیالیستی و کمونیستی نیستند چونکه دلیلی برای طرح چنین مسایلی در یک کشور دارای مناسبات اجتماعی قرون اوسطائی و ماقبل فیودالی نظیر افغانستان وجود ندارد \* پس چسپ عناوینی مانند "ایدیالوژیک، دگماتیک، ماجراجو" و غیره بر نیرو های متقاضی احیای جنبش چپ افغانی از ریشه بی بنیاد است \*

در افغانستان نه کارگر (پرولتاریا) به مفهوم طبقه حضور دارد و نه دهقانان در شکل های صنفی - اجتماعی منسجم اند \* آنچه در صحیفهء اجتماعی جامعهء امروزی افغانستان نقش می یابد حاکمیت فساد، جنایت سازمان یافته، مافیا، جهاد، طالب، اشغال خارجی و سیطرهء مناسبات اجتماعی قرون اوسطائی از یکسو و تهیدستی توده های زحمتکش مستمند از سوی دیگر است \* چنین حالت به عاملین و قربانیان استبداد هویت روشن می دهد که متناسب به آن خط فاصل بین "راست" یعنی تکیه گاه فکری - سیاسی عاملین استبداد و "چپ" یعنی دادخواهی سیاسی از منافع قربانیان استبداد صراحت می یابد \*

برای گزینش خط فکری - سیاسی چپ در شرایط امروز افغانستان به معمائی نیاز نیست چون به قول جان پاول سارتر فیلسوف معروف فرانسوی، "دنیا نمی تواند غیر از آنی تصور شود که وجود دارد" \*

هر کی رژیم حاکم را با کالبد و شاخه و پنجال اداری - حقوقی اش، مسبب و مجری وضعیت ناگوار کنونی دانسته با اندیشه و عمل سیاسی در کنار زحمتکشان قرار می گیرد و داد ستان منافع آنها می گردد، چپ است \* هر کی در جهت استقرار حاکمیت دموکراتیک، ایجاد نظام اقتصادی مبتنی بر عدالت اجتماعی و اعتلای فرهنگ و دانش می اندیشد و می رزمد، چپ است \* تعریف دیگری، به حال "چپ" در شرایط کنونی افغانستان نمی خواند \*

آنها که ترکیب ها، اصطلاحات و واژه های متعلق به فکر و رسم چپ را بدون ارایهء موضع شفاف سیاسی، صرفاً به قصد عامگوئی بخاطر عوامفریبی به بازی می گیرند، در حقیقت از بیان ناتوانی و ناکاره گی اندیشه ای - سیاسی خود طفره می روند \* از جانب دیگر آنها به درستی نمی دانند در برابر وضعیت حاکم چه برخوردی انتخاب کنند \* اینجاست که طرق فرار از مسئولیت در برابر گفته و عمل خود را، در وارد آوردن اتهام و یورش زبانی بر ترقیخواهان چپ جستجو می کنند \*

اضافه بر آن، مفهوم "چپ" در میان برخی سیاست گران باز مانده حزب پیشین، گرفتار سوء برداشت شده است. آنها از "چپ" در واقعیت امر، تعبیر وارونه ای پیشکش می نمایند. به پندار آنها، هرکی سخن در جهت اصلاح رژیم حاکم و قانون اساسی بر زبان آورد، "چپ دموکراتیک" و از آن فراتر، چپ افراطی است. بقایای "شورای نظار" و شماری از "روشنفکران" جهادی نیز چنین اصلاحی را مطالبه می نمایند. پس فرق این دو در کجاست؟

چپ دموکراتیک، تحقق تحولات اجتماعی را ملزوم خواست و اراده اکثریت مردم می داند در حالیکه چپ افراطی، تحقق عدالت اجتماعی را در پیروزی "خیزش قهر آمیز خلق" می بیند، خیزشی که در سده بیست و یک مطلقاً مردود است. بناً اطلاق "چپ افراطی و بنیادگرا" بر حرکت های داد خواهانه کنونی، به هر عنوان و بهانه که صورت گیرد دوری از رابطه با عینیت در اجتماع، خالی اندیشه ای و کمبود دانش سیاسی را گواهی می دهد.

پرسشی به میان می آید که آیا راه اندازی رفورم دولتی به نفع مردم و دموکراتیک سازی واقعی قانون اساسی که بدون شک مطالبات چپ اند، با در نظر داشت تناسب نیرو ها در وضع موجود سیاسی ممکن اند؟ مردمی ساختن دولت و اصلاح قانون اساسی، مستلزم پایگاه اجتماعی و آرای نماینده گان مردم در نهاد های مشروع قانونگذاری است. حال، پایگاه اجتماعی و نهاد های مورد نظر کجا اند؟ هر دو مجلس "پارلمان" کنونی با وجود عضویت شمار محدودی از "یاران قدیم" در ولسی جرگه، به پیشیزی نمی ارزند.

تلاش به قصد توسل به اهداف دموکراتیک و چپ از طریق انتخابات، شیوه پذیرفته شده در جهان معاصر بوده که مخالفتی را بر نمی انگیزد ولی آنچه انگیزه مخالفت می گردد چگونگی شرایط انتخابات است. آیا در افغانستان امروز، شرایطی که حقوق انتخاباتی شهروندان را تضمین نمایند، موجود اند؟ آیا از پی سم پاشی ذهنی دو - سه دهه ای اسلام جهادی - طالبی و پیامد های آن، امکان انتخابات آزاد وجود دارد؟ انتخابات ریاست جمهوری تابستان سال ۲۰۰۹ به این پرسش پاسخ روشن داد. نه تنها رئیس جمهور با مسخره گی "انتخاب" شد بل کاندیدی که نماینده نیروهای "چپ" اش خواندند نیز نتوانست حتی ۱۵ هزار رای در یک کشور "بیست - سی" میلیونی بدست آورد.

در نمایش "انتخابات پارلمانی" که بزودی دایر می گردد، بیشترین "ممثلان" را تابعین جهاد و جهالت تشکیل می دهند. فهرست کاندیدان در سراسر افغانستان، از سلطه مطلق عناصر جهادی

بر این پروسه حکایت می کند • اینکه "پارلمان" آینده همانی خواهد بود که امروز است، شکی وجود ندارد • احتمالاً پدیدهء بدتر از آن به میدان خواهد آمد •

از مدافعین "دموکرات و چپ" اصلاحات نظام کنونی و قانون اساسی آن پرسیده می شود که چگونه و از کدام طریق می توانند امیال خود را به منصفه اجرا گذارند؟ اگر آنها تفکر و رفتار "هر چه پیش آمد خوش آمد" را پیشه کرده اند و در همین راه به جلو می تازند، باید شهامت بخرچ داده به موضع گیری خویش صریحاً معترف شوند •

نتیجه آنست که طرح چپ یا چپ دموکراتیک در چارچوب نظام کنونی و قانون اساسی آن هیچگونه گنجایشی ندارد و جز دماغوژی خیال دیگری نیست • "چپ" را باید در درون جامعه سراغ کرد •

## چاره چیست؟

همانگونه که تذکر یافت، برای احیای جنبش چپ افغانی باید به درون اجتماع رفت و ستاد مبارزهء سیاسی را در میان مردم ایجاد کرد • تجارب یک دهه اینسو و آنسو خزیدن های بی ثمر احزاب و سازمان های رسمی می رسانند که فعالیت های سیاسی "قانونی" به نحو روان، مطلقاً ورشکست شده و به بن بست نهائی رسیده اند • تلاش های بیرون مرزی در جهت وحدت، تفاهم و اتحاد نیروها نیز تا اکنون به نتیجه ای نرسیده که به گمان اغلب به نتیجه ای هم نمی رسند چون از دیالکتیک عمل بی بهره اند •

منطقی ترین راه برای زنده نگهداشتن و به کمال رسانیدن اهداف دموکراتیک و چپ، نخست رهائی از اعتیاد به رسمیت پوشالی، کنار گذاری عادت های مقام - قدرت - شهرت پرستی و بعد پیوستن به مبارزهء سیاسی اجتماعی - توده ای است •

نیل به اهداف مذکور پیمایش مراحل مشخصی را می طلبد • در گام نخست باید ظرفیت "چپ" در میان نیرو های سیاسی موجود به پژوهش گرفته شده و معین گردد که کی ها تا هنوز قلب تپنده برای رنج های بی پایان زحمتکشان افغانستان دارند • چنین ظرفیت در میان صفوف گستردهء حزب پیشین دموکراتیک خلق افغانستان که در حال حاضر متشکل یا پراکنده اند، سازمان های چپ ملی گرای سابق، برخی بازمانده گان حلقات سابق مائویستی، اقشار زحمتکش و نسل جوان کشور به وفرت وجود دارد • تثبیت، انسجام و تشکل این نیرو ها در نهایت، سازمان سیاسی زحمتکشان را می آفریند •

اگر چنین سازمانی بخت عروض یابد، خواست اولی یعنی ایجاد سازمان رزمنده سیاسی زحمتکشان افغانستان تحقق می پذیرد. وظیفه بعدی، سازماندهی مبارزه سیاسی در میان توده ها و در وهله نخست بمتابه اقدام نهایت ضروری، تنویر اذهان آنهاست.

توده ها، کی ها اند؟ این پرسش شاید در نگاه اول سبب تعجب گردد چون هر با سواد معنی این اصطلاح را می فهمد. ولی اگر به عمق مسئله یعنی شناخت توده ها و رابطه آنها با سیاست جاری در کشور توجه به عمل آید، ژرفای مشکلات به ساده گی قابل دید است. تا کنون هیچ سازمان سیاسی حاضر در صحنه سیاست فعال، نه "توده ها" را به درستی درک کرده و نه در تصمیم گیری ها، به آنها اتکا ورزیده است. پس یگانه مرجع امید زحمتکشان، تولد دوباره یک سازمان سیاسی "چپ" در افغانستان است. متقابلاً، سازمان سیاسی چپ افغانی در حالی امکان پیروزی و بهروزی می یابد که وثیقه بازپیدائی، وجه معرفت و سند تداوم فعالیت خود را از توده ها دریافت کند.

توده ها اینها اند: متشبین ملی میرا از زدوبند های مافیائی، کارگران فابریکه ها و مانوفکتور های صنعتی، کارمندان شرکت های تولید مواد غذایی و کالای مصرفی مورد نیاز مردم، کارمندان شرکت های تجارتي، کارمندان شرکت های ترانسپورتي، کارمندان نهاد های خدمات صحتی، مالکان انفرادی وسایل حمل و نقل، تجاران میانه حال، کسبه کاران، دکانداران، خرده فروشان، کارمندان مهمانخانه ها - رستوران ها - کافی ها و چایخانه ها، دهقانان کم زمین و بی زمین، مامورین پائین رتبه دولت و مستخدمین ادارات دولتی، معلمان، کارمندان و دانش آموزان معارف، استادان، خدمتگاران و دانشجویان دانشگاه ها، اتحادیه های اجتماعی زنان و جوانان و دیگر موسسات اجتماعی، نهادهای مدنی روشنفکران، سازمان های مدافع حقوق بشر و ارتش عظیم بیکاران...

چپ افغانی در صورت احیا، رسالت بسیج توده ها را در یک جنبش نیرومند مقاومت اعتراضی سازمانیافته اجتماعی بر دوش خواهد داشت. اگر چنین جنبشی عرض وجود کند پای هیولای جهادی - طالبی به لرزش آمده زمینه های مرگ آن فراهم می گردند و رژیم حاکم نیز یا تابع تحولات می گردد یا کنار می رود. تنها در آنصورت، طرح اصلاحات واقعی به نفع مردم، جنبه های منطقی و عملی می یابد.

شکی نیست که راه منظور، دراز، دشوار، پرخم و پیچ و مستلزم فداکاری ها و قربانی های فراوان خواهد بود. طریق پیشنهادی، احتمالاً در زمان حیات نسل حاضر حزبی های پیشین، طی انتهای نخواهد یافت. مگر راه معقول تری در نظر است؟ یا باید با حالت موجود سازش کرد، همپای وزش

باد روز شد، همین سان پیش رفت، در انجام به قطار رفته گان پیوست و بدینطریق بی نامی همیشه گی کسب نمود، یا هسته ای را بنا گذاشت که نخل نجات آینده گان بروی آن جوانه زند و قامت افرازد • پیشنهاد دیگری وجود دارد؟

به آنان که با « حقیقت » تنها ماندند ولی به لشکر مغرور « دروغ » نپیوستند

به آن موهای مشکین که در جاده ی پایداری سیمگون شد

به آنان که علی رغم پیمان شکنان به راه خود رفتند، زیرا با شرف و خلق خود پیمان داشتند

احسان طبری

یاداشت: خواننده گان گرامی که در مورد مقالهء بالا نظر، پیشنهاد ، انتقاد و پرسشی داشته باشند میتوانند به نشانی الکترونیکی زیر تماس گیرند. نگارنده با کمال میل پاسخ خواهد داد.

[zarir@web.de](mailto:zarir@web.de)